

ماجرای دیوید نیوسام

مصطفی اسلامیہ



انتشارات نیام در

پرده اول

صحنه تاریک است. پس از لحظاتی در سمت راست باز می‌شود، نوری به درون می‌تابد و در پرتو آن چهار مرد ریشوی قوی هیکل وارد می‌شوند. هر چهار نفر روپوش سفید پرستاران را به تن دارند، اما از شانه‌های‌شان مسلسل پیشرفته آویخته است و از کمریندهای سیاه‌شان، اسلحه‌های دستی با غلاف، و تاکسی واکسی و وسایل مخابراتی. هر چهار نفر موهایی نسبتاً بلند، چهره‌هایی وحشی و خشن دارند و دست‌ها و بازوان بیرون مانده از آستین‌های کوتاه‌شان پوشیده از موهای انبوه است. دو نفرشان در طرفین در ورودی به نگاهیانی می‌ایستند و دو نفر دیگر با چراغ قوه‌های پر نورشان گوشه و زوایا و سقف را معاینه می‌کنند. نور چراغ قوه‌ها بر میکروفونی که در سقف کار گذاشته شده و دو تختخواب معمولی راست و چپ صحنه تأکید می‌گذارند. یکی از دو نفری که مشغول معاینه‌ی نقاط مختلف بوده به دو نفر دو سوی در ورودی اشاره می‌کند. در پی آن دیوید و فارو طوری به صحنه می‌آیند که انگار به داخل هل داده شده‌اند. دیوید کت و شلواری سیاه به تن و کروات‌ی قرمز رنگ به یقه دارد. اندامش تکیده و چهره‌اش رنگ‌پریده است. فارو اندامی کشیده و لاغر و چهره‌ای خسته و درمانده دارد. بسلوز و دامن‌اش خوش‌دوخت و خوش‌نقش است و گردن‌بندی درخشان به گردن و کیف کوچکی بر شانه دارد.

هر دو حیرت‌زده به اطراف نگاه می‌کنند.

فارو این جا کجاست ما رو آوردین؟ زندانه؟

«نو»

فارو بیمارستانه؟

«نو»

فارو تیمارستانه؟

«نو»

فارو پس چی؟ کارتر ما رو گروگان گرفته؟

«نو»

فارو (رو به دیوید) اینام که هرچی ازشون می‌پرسی می‌گن نو.

انگار کلمه‌ی دیگه‌ای بلد نیستن کثافتا.

دیوید تقصیر ندارن، حتمن بهشون دستور دادن.

فارو تقصیر ندارن؟ از همه‌ی هیکل قناسشون تقصیر می‌باره،

از قدای بی‌قوارشون، دس و صورت پشمالوشون. وای

که دارم خفه می‌شم (به طرف پنجره‌ی سمت چپ می‌رود و پرده را کنار می‌کشد).

پرستار اول (چراغ قوه‌اش را به طرف پنجره می‌گیرد، میله‌های آن‌سو آشکار

می‌شود. با صدایی آمرانه.) «نو»

پرستار دوم (با شتاب به کنار پنجره می‌رود و پرده را می‌کشد. دستش را رو به

فارو تکان می‌دهد.) «نو»

فارو (با فریاد.) چرا؟ من احتیاج به هوا دارم؟

پرستار دوم (دستش را دوباره تکان می‌دهد.) «نو»

(پرستارهای اول و دوم به طرف در می‌روند و

خارج می‌شوند. دو پرستار دیگر نیز با شتاب بیرون

می‌روند و در را می‌بندند. دیوید و فارو با

نگاه‌هایشان بیرون رفتن آن‌ها را تعقیب می‌کنند. با

بسته شدن در، صحنه با نوری ملایم روشن می‌شود.)

فارو (رو به دیوید.) اِوا... همه‌شون رفتن. (به طرف در می‌رود و

می‌کوشد در را باز کند ولی موفق نمی‌شود. رو به دیوید.) این درآ

دستگیره نداره دیوید.

نو-

فارو تو دیگه چرا مٹ اون غولای بی‌شاخ و دم می‌گی نو؟

دیوید نمی‌دونم. همین طوری، از روی گیجی.

فارو حالا ما چه جوری بریم بیرون؟

دیوید نمی‌دونم.

فارو منظورشون ازین کارا چی‌ه؟ مارو چرا از بیمارستان

آوردن تیمارستان؟

دیوید از بیمارستان به تیمارستان؟

فارو آره، خودت که دیدی؟

دیوید من خبر ندارم.

فارو چی‌رو خبر نداری دیوید؟ مگه ندیدی مارو بردن به

پایین‌ترین طبقه‌ی بیمارستان، توی زیر زمین.

اون‌جا مارو انداختن تویه آمبالانس، آوردن

این‌جا. چن تا کامیون مأمورم دنبالمون را افتادن.

دیوید شاید گاردای محافظم بودن؟

فارو گارد محافظ چی‌ه دیوید؟ اون کامیونا مال یه شرکت

رختشویی بود. اما توش پر مأمورای سیا و اف بی آی

بود.

دیوید کامیون رختشویی؟ مأمورای سیا، اف بی آی؟

حتمن خیالاتی شدی.